

مجله جستارهای ادبی (دانشکده ادبیات و علوم انسانی سابق)، علمی-پژوهشی، شماره ۱۶۴، بهار ۱۳۸۸

دکتر بهزاد معینی سام (استادیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه بوعلی سینا همدان)

بررسی واژه دهیو (Dahyu)

چکیده

بسیاری از واژه‌های زبان فارسی به جهت نامشخص بودن ریشه و پیشینه آنها، باید سیر تحوّل آوایی-شان، مورد بررسی قرار گیرد تا ریشه واژه‌ها، حتی به صورت فرضی معلوم گردد. واژه دهیو، یکی از واژه‌هایی است که از دیرترین ایام، یعنی از هندواروپایی تا فارسی نو، معانی متفاوتی در طول زمان به خود گرفته و در هر یک از دوره‌ها، معنی خاصی داشته است. در این مقاله، کاربرد این واژه در متون تاریخی و فرهنگ واژگان، بر اساس منابع کتابخانه‌ای، ذکر شده، آنگاه برای دستیابی به شکل آغازین واژه و ریشه آن، تحوّل آوایی و سیر تحوّل آن از هندواروپایی تا فارسی نو، مورد بررسی قرار گرفته است. در پایان هم، از میان ریشه‌های ارائه شده، بر حسب معنی و سیر تحوّل آوایی واژه، محتمل‌ترین ریشه را برای آن بازسازی کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: دهیو، دسیو، اوستا، یشت، فارسی باستان.

مقدمه

در هر زبانی، واژه‌ها بر اساس نیازهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شکل می‌گیرند. همچنین، این واژه‌ها می‌توانند بر اساس فرآیند وام‌گیری از زبان دیگر پدید آمده باشند؛ به عبارت دیگر، زبان به تاریخ بستگی دارد و تاریخ بر زبان تأثیر می‌گذارد و زبان بخشی از تاریخ است؛ در نتیجه، در فرهنگ‌های گوناگون، واژگان متفاوتی را نیز در اختیار داریم (Jonson, 2002, 15). زبان فارسی که یکی از زیر شاخه‌های زبان آریایی و زبان هندواروپایی مادر است، در سیر تاریخی خود، از آغاز برخی واژه‌ها را با اندک تغییری به شکل اولیّه نگه داشته است. از میان این گونه واژه‌ها، می‌توان به اسامی نسبی و خویشاوندی؛ همچون پدر، مادر و برادر و نیز نام‌آواهایی؛ چون بابا، ماما، لب، پوک و بوس اشاره کرد. اما از آنجا که، قواعدی گوناگون در

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۲/۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۱/۲۵

پست الکترونیکی: behzadgs@gmail.com

زبان مشترک اصلی به کار رفته است، این زبان مشترک در روند تاریخی به شکلهای گوناگون تغییر می‌یابد و برخی واژه‌ها در سیر تاریخی خود دچار تغییر و تحول می‌گردند (هوبشمان، ۱۳۸۶، ۳۶). بر اساس این سیر تحول، آنتوان میه معتقد است، هر واژه‌ای الزاماً دارای ریشه‌شناسی نیست و سیر تحول بسیاری از واژه‌ها، مبهم و نامعلوم و یا دارای تعابیر و تفاسیر متفاوتی هستند (آرلاتو، ۱۳۷۳، ۴۷)؛ چنان که در زبان فارسی، واژه‌هایی که در دوران باستان کارکرد مذهبی در دین زردشت داشته، با تغییر دین، دیگر به فارسی نو نمی‌رسند. واژه‌های اهریمنی آمده از ایرانی باستان هم، به دلیل تفکر ثنویت واژه‌ها در دین زردشت، به مرور زمان دیگر کاربردی ندارند. حتی پیش از آن نیز واژه‌هایی که ریشه در باورهای مذهبی اقوام هندواروپایی داشتند، تغییراتی به وجود آمده بود. برای مثال، خدای آسمانی زئوس یونانی، هم‌ریشه با دیو فارسی، در ایران به خدای دشمن بدل گشت (هوبشمان، ۱۳۸۶، ۳۶).

واژه دهیو نیز یکی از نمونه واژه‌هایی است که تعابیر و تفاسیر متفاوتی در سیر تاریخی خود در برداشته است. در حالی که، برخی دانشمندان، آن را به "کشور" برگردانده‌اند، عده‌ای دیگر آن را "اقوام" معنی می‌کنند و یا این که فقط می‌تواند به معنای "مردم و جمعیت" باشد. هیچ نشانه‌ای مبنی بر این که، این فهرست‌ها مربوط به واحدهای اداری مثل فرمانداری‌ها باشد، وجود ندارد؛ از این رو، شامل تمام امپراتوری نمی‌شود (ویسهوفر، ۱۳۷۸، ۸۱). مری بویس این واژه را، کشور و اتحادیه، معنی می‌کند که در دوره چادرنشینی و بیابانگردی، معنی مراتعی که گله می‌توانسته از آن بهره ببرد، داشته است، اما پس از اسکان این اقوام، مفهوم سرزمین‌های وسیع و کوچکی که از یک فرمانروا تبعیت می‌کردند، به خود گرفت (بویس، ۱۳۷۴، ۲۷). شوارتز واژه dahyu اوستایی یا dasyu هندی را "مار-انسان" معنی می‌کند. در سنت ریشه‌یابی اوستا هم، دهاکه را برابر داسه هندی می‌شمارند که از دشمنان ایندیره به شمار می‌رود. تصور می‌شود این واژه، نام ساکنان بومی شمال غربی هند، پیش از مهاجرت آریایی‌ها بوده باشد. این واژه را با واژه‌هایی مثل لوی در پشتو، برابر می‌دانند که به معنی بزرگ و غول است. درشت و غول پیکر بودن و حتی ماریک‌شمردن مردم غیرآریایی یا بومی هند، درست مثل دیو شمردن غیرآریاییان و نیز ازدها پیکر و ماردوشی در اساطیر ایرانی است (حصوری، ۱۳۷۸: ص ۹). از این رو، مفهوم دهیو (dahyu)، باعث پیدایش استدلالهای بسیاری شده است.

واژه و ریشه *dahyu* در فرهنگ واژگان هندی

این واژه در سانسکریت به صورت اسم مذکر *dasyu* از ریشه \sqrt{das} به معنی "رنج بردن و خسته شدن" و با پیشوندهای *apa, upa, anupa, pra, vi* آمده است. *dasyu* در سانسکریت، در یک جا به معنی دشمن خدایانی چون *dhuni, cumuri, śushna, sambara* که همگی آنان را ایندرا و آگنی شکست داده‌اند، آمده (Williams, 1899: 473) و در جای دیگر به معنی غیرآریایی، بربر، مرد ستمکار، دیو، راهزن، دشمن خدایان و بی دین، بوده است (stchoupak, 1972, 302). این واژه در هندی باستان، معانی گوناگونی، چون سرزمین بیگانه، جمعیت بیگانه (داسیو هندی را مقایسه کنید با لیتوانی *tauta* = سرزمین آلمان، لیتوانی *tauta* = جمعیت، پروس باستان *tauto* = سرزمین)، دشمن و دشمن خدایان، داشته است. بعدها در ریگ ودا، این واژه به گروهی اطلاق گردید که خارج از طبقه برهمنان بوده- اند (Mayrhofer, 1956: 29). در واقع، داسیو به ساکنین پیش از آریاییان در هند (اصولاً ساکنین کشور) خطاب می‌شده است (Buck, 1949: 1302)؛ با وجود این، ریشه شناسی مطمئنی هنوز برای آن ارائه نشده است (Mayrhofer, 1956: 29).

در هندی باستان، این نام به صورت ترکیبی در اسامی *vr̥ika dasyave* = گرگ برای داسیو و نام شخص؛ *dasyu-sahas* = خشونت نسبت به داسیو؛ *dasyu-jiva* = زندگی یک راهزن و دزد؛ *dasyu-jūta* = تحریک شده با داسیو؛ *dasyu-hatya* = جنگ با داسیو؛ *dasyu-han* = مخرب و ویران کننده داسیو؛ *dasyu-hantama* = مخرب‌ترین برای داسیو، آمده است. *dasa* نیز در هندی باستان، نام یک دیو بوده است (Williams, 1899). واژه مترادف با آن در سومری *kurra* به معنی "سرزمین بیگانه" بوده (Halloran, 2000: 116)، که به عقیده نگارنده، نمی‌توان وجه مشترکی بین این دو واژه پیدا کرد.

واژه *dahyu* در کتب و فرهنگ‌های ایرانی باستان و میانه

نام ملل و اقوامی که شاهنشاهی هخامنشی را تشکیل می‌دادند، در متون فارسی باستان و هرودوت آمده است. واژه‌ای که داریوش برای آنان، مورد استفاده قرار می‌دهد، دهیو است که بخش یا سرزمین (گرشویچ، ۱۳۸۵، ۶۵) و یا ایالتی که قبیله یا اتحادیه‌ای از قبایل، در آنجا می‌زیستند، معنی می‌دهد (دیاکونوف، ۱۳۸۰، ۶۸). در نمای قبر داریوش در نقش رستم، واژه دهیو (*dahyu*) ظاهراً مربوط به اقوام

است و در این نقش برجسته، هر نام به شخصیتی منفرد اشاره دارد؛ به طوری که دهیو با کسانی مطابقت دارد که هر یک لباس و ظاهر جسمانی متفاوت داشته‌اند (گرشویچ، ۱۳۸۵، ۶۵). سازمانهای اجتماعی که در گائها و یشتها نیز ذکر گردیده، بدون تردید تاریخ ایران شرقی و نواحی منضم به آسیای میانه را، پیش از دوره هخامنشیان، منعکس می‌کند. در اوستا، سلسله مراتب قدرتهای پنجگانه به ترتیب نمانوپاتی - nmānō-pāti و یسپاتی - vis-pāti، زنتوپاتی - zantu-pāti دخیوپاتی * dahyu-pāti هستند که حکومت پنجم، خاص روحانیون است (دیاکونوف، ۱۳۸۰، ۶۸).

واژه دهیو در فارسی باستان به صورت dahyu به معنی "سرزمین، ایالت و ناحیه" و در کنیه بیستون و دیگر شاهان هخامنشی، دیده می‌شود (Kent, 1961.190, 1971.224 & Spiegel & Skjærvø, 2002.162). در کنیه‌های عیلامی هخامنشی به صورت da-a-u-iš به معنی "سرزمین که معنی مردم را نیز در خود دارد"، آمده است (Hinz, 1987, 258)؛ در نتیجه این واژه معانی گسترده‌تری در بردارد (224, 1971, Spiegel). در اوستا به صورت daiDhav به معنی قلمرو و سرزمین (Barthlomeae, 1904, 706) و در زند اوستای یوستی dañhu به معنی منطقه و ناحیه‌ای که از چندین زنتو تشکیل شده، آمده است و از آنجا که در سانسکریت dāsā با dāsya ارتباط دارد، به نظر می‌رسد اصولاً "یک منطقه تابع یک فرمانروا" معنی دهد (justi, 1969.145).

کلنز این واژه را، به پهن‌اورترین مجمع اجتماعی یا ملت، برگردانده است (Benvenist, 932, 121 & Killens, 1988, 253). گایگر، واژه dañhu را، ناحیه و سرزمین، معنی کرده که در مفهوم سیاسی، مجموعه‌ای از دولتهای تابع، تحت عنوان زنتو zantu که خود از چندین ویس vis و آن هم به نوبه خود از چندین نمان nmān تشکیل شده، معنی می‌دهد (Geiger, 1879. 254). دوهارله نیز این واژه را از das+yu گرفته است و آن را مناطقی که یک دولت را تشکیل می‌دهد، معنی کرده و هم‌چنین dañhyu'rič را "نابود کننده کشور و سرزمین" و dañhyupa'ti را "رئیس دهیو یا دولت" معنی می‌کند (De harlez. 1882.352).

واژه dahyu باستان در دوره میانه زبان فارسی به dēh تبدیل شده (Nyberg, 2003, 61) و در مانوی به صورت deh به معنی سرزمین و کشور (Boyce. 1977.38) و در سغدی مسیحی به صورت dyxw=ده (Sims-williams. 1985.210) و در سغدی مانوی نیز به شکل dyx*w آمده است

(Gershevitch, 1961, 29). این واژه در ارمنی، وام واژه و به صورت deh = ناحیه و nždeh به معنی بیگانه، می‌باشد (Nyberg 61, 2003 & Hubschmann, 1895, 64). در واژه‌نامه پهلوی وندیداد به صورت dahyupat = رئیس سرزمین و قلمرو، آمده است که خود از اوستایی dainhupa'ti می‌آید (Kapadia, 1904, 142) و deh vaštār برابر کسی است که به سراسر کشور می‌رود و مسافرت می‌کند (Dhabhar, 1949, 155).

هزوارش dēh نیز در دوره میانه به صورت آرامی MTA و عبری mata به معنی ده و ناحیه آمده که از نظر معنی با لاتین pagus تطبیق می‌کند؛ یعنی مجموعه‌ای از نواحی که تشکیل یک ده می‌دهد. 1858, Junker, 1955, 31 & Spiegel 428). در واژه‌نامه پهلوی - پازند Matā = "ده، شهر"، در عربی به صورت مدینه از madā و جمع مداین، آشوری mat (Reichetl, 1967, 426 & Haug 1973, 155) و در اکدی maatu آمده که همگی به سومری ma-da به معنی قلمرو و ناحیه، برمی‌گردند (Halloran, 2000, 117). از این واژه در عربی dihqan = دهقان، را داریم که در ارمنی dehkan شده و تحوّل آن در لهجه‌های ایرانی به صورت کردی dau (Horn, 1893, 131)، افغانی dih، بلوچی daih و زازا dauh آمده است (Horn, 1893, 131 & just, 1969, 145).

کاربرد معنایی دهیو در متون ایرانی باستانی

برای پی بردن به کاربرد معنایی واژه دهیو، ناچاریم معنی این واژه را در متون باستانی به طور خلاصه، مورد بررسی قرار دهیم. در یشتها: (زامیادیش ۱۹، ۱) که همه سرزمینهای شرق و همه سرزمینهای غربی را دربردارد (darmesteter, 1960, 176 & lommel. 1927, 61)؛ (بهرام یشت ۱۴، ۳۳) تا فاصله هشت سرزمین (لومل) نه سرزمین (دارمستتر) را می‌تواند، بگیرد (Darmesteter, 1969, 207 & lommel. 1927, 139)؛ (فروردین یشت، ۱۴۷) در اینجا، روحانیون ممالک بر طبق اشته نیک می‌اندیشند (wolf, 1910, 256). (وندیداد ۲، ۲۴): قبل از این زمستان، زمین (لومل، اشبیگل) کشور (ولف) در بر دارنده علوفه خواهد بود. (Spiegel, 1864, 205, 25 & Wolf, 1910, 15, 321)؛ (وندیداد ۴، ۲) ششم با رهن و گرو یک قطعه زمین، منعقد می‌شود (Wolf, 1910, 332).

(یسن ۱۲، ۴۸) آنها فواید نواحی (اشپیگل) کشورها (دارمستتر) هستند. (Spiegel, 1864. 42 &)
 Darmesteter, 1969. 318: (یسن ۲، ۱۱) میترا، سرور همه کشورها (Darmesteter, 1969. 45) : (هات
 ۳۱، ۱۶) یا نواحی یا سرزمین (تاراپور) سرزمین یا کشورها (کلنز)، (Kellens, 1988. 166 & Tarapore,
 2003. 231) .

فارسی باستان: (کتیبه بیستون ۱، بند ۵۹) ناحیه‌ای به نام نسا nisāga nāmā dahyauš
 (kent, 1961. 118)؛ (کتیبه DNA بند ۵۳) خانه‌ام را و این سرزمین را utāmai y viθam imām
 dahyāum؛ (کتیبه DNA بند ۱۷) این کشورها (Ibid. 138) imā dahyāva؛ (کتیبه بیستون، بند ۳۵)
 و در دیگر ایالات utā aniyāuvā dahyašuvā (Ibid. 118) .

آواشناسی واژه دهیو

واژه dahyu فارسی باستان و daθhav اوستا در فارسی میانه به deh/dēh و در فارسی نو به dih/deh
 تبدیل می‌شود. این تحول بدین شکل بوده است که واج آغازین d فارسی نو، به d فارسی
 میانه (Geiger, 1974, 258, 81) و نیز فارسی باستان، اوستا و ایرانی باستان d برمی‌گردد (Hubschman,
 1895. 198). از آنجا که این واژه در زبان هندی باستان نیز به صورت d آمده است، می‌توان منشأ آن را به
 d آریایی و هندواروپایی (و نه dh) برگرداند (Meillet, 1972. 88 & Reichelt, 1967. 42) .
 i فارسی نو در این واژه به فارسی میانه e/ē و فارسی باستان، اوستا، ایرانی باستان و آریایی a برمی -
 گردد (Reichelt, 1967. 62 & Geiger, 1974, 30) که این واژه نیز خود به هندواروپایی a, e, o برمی‌گردد
 (Brugmann, 1972. 31) .

در واقع، گاه واژه a فارسی باستان، پیش از واج پایانی h (مشتق از θy یا hy) در فارسی نو به i
 تبدیل می‌شود؛ یعنی فارسی نو dih به فارسی باستان dahyu برمی‌گردد که این واژه بعد از حذف آخرین
 هجا یا سیلاب (= واژه + هم‌خوان)، ابتدا در فارسی میانه به *dahy بدل شده و سپس واج y پایانی
 هم حذف می‌شود؛ این فرآیند تحت تأثیر تغییرات واژه‌ای صورت گرفته است. بدین ترتیب، واژه فارسی
 میانه deh شکل گرفته است (Hubschmann. 1895. 129) .

h فارسی نو همان h فارسی میانه، فارسی باستان، اوستایی و ایرانی باستان را نگه داشته است (Reichert, 1967, 52) که همگی از S آریایی و هندواروپایی آمده‌اند (Crahe. 1940. 62). (hubschmann. 1895. 214 & Mizra. 1979. 81).

پسوند yu در ایرانی باستان موجود بوده، اما در موارد ناچیزی به کار رفته است. در فارسی باستان واژه‌های uvarmarshiyu و dahyu و در اوستا mainyu و mərθyu از این پسوند هستند (Spiegel. 1970. 194).

Y فارسی باستان که از Y ایرانی باستان و آریایی و هندواروپایی می‌آید (Geiger. 1974. 45 & Mizra. 1979. 73)، در میان واژه، در فارسی میانه و نوحذف می‌شود (Geiger. 1974. 269 & hubschuann, 1895. 139). u فارسی باستان نیز که از ایرانی باستان، آریایی و هندواروپایی می‌آید (Geiger. 1974. 45) مانند i و a در ترکیبات و پایان واژه حذف می‌شود (Hubschmann. 1895. 139).

ریشه‌های مرتبط با واژه دهیو

از آنجا که ما در آریایی و هندواروپایی، این واژه را در اختیار نداریم، به ناچار با توجه به تحوّل ذکر شده، باید از نظر واجی، ریشه‌های نزدیک به آن را مورد بررسی قرار دهیم: ۱- ریشهٔ *dek* در هندواروپایی به معنی گرفتن، پذیرفتن و سلام کردن و احترام گذاشتن است (Nikolayov. 2007. 118). از این ریشه را در اوستا، شکل *dāšta* = رسیده و دریافت کرده، *dasəm* = دارایی، هندی باستان به صورت *dācati* = تقدیم می‌کند، *dacā* = موقعیت و وضعیت، یونانی *dekomai* = می‌گیرد، اسلاوی کلیسایی *desiti* = یافتن، در اختیار داریم. (pokorny. 1930, 783) ۲- ریشهٔ *dok*, *dek*, *dōk*, *dēk* در هند و اروپایی به معنی دریدن و پاره کردن است. از این ریشه در هندی باستان، واژهٔ *dacā* به معنی " انتهای یک بافت پیچیده " را در اختیار داریم که در آلمانی باستان به صورت *zagal* و در انگلیسی به صورت *tail* = دم، آمده است (Lubotsky, 2007. 562 & pokorny. 1930, 784).

ریشهٔ *des, dēs* هندواروپایی = یافتن و دنبال کردن، در یونانی به صورت *δῖω* = یافت شدن و در آلبانی به صورت *ndesh* = یافتن و مواجه شدن، آمده است (Lubotsky, 2007. 625).

ریشه *denk* در هندواروپایی به معنی گاز گرفتن است. این ریشه در سانسکریت به صورت *dacat*= گاز می‌گیرد، در اوستا به صورت *tiži-dastra*= با گاز گرفتن، با گاز شدید، که به جای *daštra* آمده است (pokorny.1930.790).

ریشه *dens* نیز در هندواروپایی به معنی نیروی معنوی و آموختن است (Ibid.793). از این ریشه در اوستا شکل *dah* در واژه‌های *daštva*=آموزه، *Bartholomae,1904,745* *daDhav*=مهارت، *dahišta*= بسیار عاقل، و همچنین *daDra*= ماهر و توانا و در هندی باستان به صورت *dasra*=معجزه آسا، از هندواروپایی *dns-ro-s* آمده است (pokorny.1930.793).

ریشه *dā*, *dāi*, *dai* و *dā* نیز به معنی تقسیم کردن و پاره کردن، در هندواروپایی آمده است. این ریشه در هندی باستان به صورت *dāti*=می‌برد و جدا می‌کند، *dānam*=بخش و قسمت و در فارسی به صورت *dāra*=پاداش و اجر و *dās*=داس، آمده است. این ریشه با گستره *mo* در واژه *dāmos*=مردم، که در یونانی به صورت *ōimos*=مردم، ایرلندی باستان *dām*=گروه و جمعیت، ولزی باستان به صورت *dauu*=خدمتکار (Lubotsky,2007, 536) و در هیتی به صورت *da-ma-a-iš*=دیگری، بیگانه و مردم بیگانه، آمده است (Lauffenburger,2006,213). همین ریشه با گستره *s* در هندی به صورت *dāsya*=تحمّل می‌کند و بی‌حال می‌شود، *upadāsya*=خسته می‌شود، در آلمانی نو *tasen*=کندن و چیدن، دانمارکی *tæse*=آهسته کار کردن و هیتی *tešhā*=دورنگهداشتن، آمده است (Lubotsky,2007.542).

ریشه *das* در سانسکریت به معنی "خلق کردن و ایجاد کردن، به پایان رساندن" در واژه *dasyati* آمده است (persson,1912,844). این ریشه به معنی ضعیف شدن، هم معنی با ریشه *jas* است که هر دو شکل در ریگ ودا آمده است (forssmann.2000, 540).

اشیگل، ریشه *dah* را به معنی "نابود کردن" می‌گیرد و دلیل آن را واژه‌های *dahaka* و *dahāka* می‌داند که در فارسی نو به صورت *aždahāk* آمده است (spiegel. 1970) 151.

ریشه *dam* در هندواروپایی به معنی ساختن و بنا کردن است. *dam* به معنی خانه، در ریگ ودا (۱۰، ۶۷، ۷) فقط به صورت *damān* اضافی جمع و در اوستا به صورت *dam*, *damī*, *dan* حالت دری مفرد و *n̄mō* اضافی مفرد (از آریایی متقدم *dām*) آمده است. طبق گفته بنونیست و بیلی، این ریشه در ختنی سکایی به صورت *padam* و *vadam*=ساختن و کردن، آمده است (Mayrhofer.1956.18). البته این

ریشه با گستره S در هندواروپایی نیامده است (pokorny.1930.787). طبق گفته پيشل pischel (در مطالعات ودایی ۲، ص ۱۰۴) *dámpati* و اوستایی *patiš-dəng* برابر با حالت اضافی **dam-s* = خانه (حالت اضافی) در آریایی نیست، بلکه *dams* به معنی "موفق شدن و به انجام رساندن" است (مقایسه کنید با ¹*dán*). همچنین *dásyu* و *dāsa* باید به این ریشه برگردد (20, Mayrhofer.1956).

بنویست معتقد است با مطالعه دقیق در مورد ریشه **dem* به عنوان خانه از یک واحد کوچک اجتماعی (ایرانی *dam*) درمی یابیم که این واژه را باید از ریشه *dema* = ساختن و *domə* = رام و مطیع کردن، تمیز داد. ما در برخی از زبانها به دنبال تحولات، تغییرات معانی را نیز مشاهده می کنیم؛ این فرایند در تبدیل مفهوم خانه به عنوان خانواده و ساختار اجتماعی نیز صدق می کند. از نظر جغرافیایی، تجزیه خانواده بزرگ منجر به جایگزینی تدریجی جامعه ای می گردد که بر اساس دودمانها شکل گرفته است. بنویست به دنبال این توضیحات در تقسیمات جوامع هندوایرانی، واژه *dahyu* به معنی کشور را همخوان با واژه *dasyu* هندی به معنی برده و بیگانه می داند؛ چرا که معتقد است ایرانیان به این واژه از منظر درونی خود که مشتق از *daha* به معنی مرد است، نگاه کردند، در صورتی که هندیان به واژه *dasyu* از بعد بیرونی نگاه کردند و لزوماً برای آنان به شکل برده و بیگانه در آمد. در هند، ما هیچ گونه رابطه منظم و سازمانی در تقسیمات اجتماعی چهار گروه مشاهده نمی کنیم و این ساختار، دچار تغییر و تحول شده، برخلاف آن، جامعه ایرانی، محافظه کارتر بوده است (benveniste, 1973. 240). داسیو در هند، می تواند مشخصه قومی داشته باشد؛ داسیوها مردم بیگانه ای بودند که بربر و برده محسوب می شدند و آریاییان باید با آنان می جنگیدند اما در ایران، دهیو جزء واژه های رسمی و سستی محسوب می شود. داریوش خودش را به عنوان شاه دهیوها، معرفی کرده است. این واژه باید تاریخی طولانی در ایران داشته باشد و حتی می تواند از جامعه ایرانی نشأت گرفته باشد. در لهجه ختنی ایرانی واژه *daha* به معنی "مرد" است. ما از برخی منابع، آگاهییم که در ایران، مردمی به نام داهه می زیستند که نویسندگان لاتین آنان را "مردان" می نامیدند. در نتیجه این رابطه و پیوند، معنی دهیو آشکار می گردد: این واژه که شواهد اندکی از آن در اختیار داریم از ریشه **das* مشتق شده و به معنی گروهی از مردم است که در نظم قبیله ای، سرزمین پهناوری را اشغال می کنند. اگر این واژه نخست مربوط به جامعه ایرانی باشد و در مجموع، ملل متخاصم نیز خودشان را به این نام خطاب کرده باشند، تدریجاً مفهوم دشمن و متخاصم را به خود می گیرد و برای آریایی های هندی این واژه خطاب به

مردم پست و بربر می‌گردد. از این رو، رابطه بین مفهوم داسیو و دهیو، نبردهای بین مردم ایران و هند را منعکس می‌کند (ibid.260).

نتیجه‌گیری

همانگونه که مشاهده شد به دلیل فقدان این واژه در دوران هندواروپایی و آریایی و همچنین فرهنگ واژگان آن دوره که احتمالاً به دلیل کمبود واژه مرتبط با آن در دیگر زبانهای هم خانواده است و نیز به دلیل تردید در بازسازی ریشه سه جزء اندکی از صاحب‌نظران - به ناچار باید ریشه آنرا بر اساس شواهد به دست آمده، هرچند به صورت احتمالی، بازسازی نماییم. همچنانکه ذکر شد ریشه‌های $d\bar{e}s$, $dem-s$, $dens$, $denk$, dok , dek , $d\hat{o}k$, $d\hat{e}k$ را برای آن در نظر گرفتیم. حال به چگونگی تحول آنان می‌پردازیم. ریشه‌های $denk$, $d\hat{o}k$, dek , $d\hat{o}k$, $d\hat{e}k$ همراه با مشتقات آنرا نمی‌توان بر اساس تحول آوایی با این واژه، مرتبط دانست؛ چرا که k اصیل در ایرانی باستان به s (نه h) تبدیل می‌شود و تحول آن با واژه ایرانی دهیو، همخوان نیست. ریشه $dens$ به معنای آموختن است با وجودی که این ریشه با تحول آوایی واژه دهیو تطبیق می‌کند، ما نمی‌توانیم از نظر معنایی، آنرا متناسب با واژه دهیو در دو زبان هندی = بیگانه، ایرانی = کشور و ایالت بدانیم؛ چراکه این معنا در سیر تاریخی خود از هندواروپایی تا دوره باستان با این واژه هماهنگ نیست. ریشه des به گفته ویلیامز به معنای خسته شدن نیز از نظر تحول آوایی با این واژه منطبق است، اما بیشتر نزدیک به معنای واژه داسیو هندی است و باید برای تغییر معنایی آن از این ریشه در دو زبان دلیل موجه داشته باشیم. ریشه $des/d\bar{e}s$ به معنای آموختن بود، این ریشه همچون ریشه des از نظر تحول آوایی با واژه دهیو منطبق اما از نظر معنایی نمی‌توانیم آن را منطبق با واژه دسیو و دهیو دانست. در مورد نظریه اشپیگل و واژه دهیو به معنای بیگانه و مخرب از ریشه dah باید گفت؛ همچنانکه مشاهده شد هر سه رکن نمان یا دمان، ویس و زنتو همگی از ریشه‌هایی آمده‌اند که معنی تولید و شکل گرفتن و ساخت را در بر دارند؛ در نتیجه نمی‌توانیم به قیاس با این ساختارهای اجتماعی، ریشه‌ای در تضاد با آنان در نظر گرفت؛ چراکه همه این ساختارهای اجتماعی از ریشه‌هایی نزدیک به هم ساخته شده‌اند مگر این که معتقد به این شویم که ساخت سه رکن اولیه و نمان (خوتو گاتها)، ویس (ورزنه) و زنتو (شویره) مربوط به دوران هندواروپایی و دهیو مربوط به دوران آریایی است؛ چنان که ما

این حالت را در تبدیل ساختار طبقاتی جامعه هندواروپایی در دوره ساسانی از روحانیون، ارتیشاران و تولیدکنندگان به چهار رکن مشاهده می‌کنیم. ریشه *das* ذکر شده به وسیله بنونیست در هندواروپایی به این معنا نیامده است، اما شاید بتوانیم آنرا به صورت **des* بازسازی کنیم و با توجه به دو صورت هندی و ایرانی آن معنی گروه و جمعیت را برای آن در نظر بگیریم. همچنین به لحاظ تحول آوایی و معنایی در کنار ریشه *des* دو ریشه نزدیک به این واژه است: یکی ریشه *dem* با شناسه اضافی ساز *dems = s* به معنی ساختن، است که هم به لحاظ تحول آوایی و هم از نظر معنایی با دیگر ساختارهای اجتماعی تطبیق می‌کند و برای تغییر معنایی آن می‌توانیم به نظریه بنونیست، معتقد باشیم که این تغییر به لحاظ بعد درونی و بیرونی صورت گرفته است.

دیگر ریشه *de* با گستره *m* و شناسه اضافی ساز *dems = s* به معنی مردمان و جمعیت است؛ نخست این که هم به لحاظ آوایی تطبیق با هر دو واژه دسیو هندی و دهیو ایرانی دارد: یعنی با افتادن *m* در ریشه در سانسکریت به صورت *dás* و در اوستا به صورت *da.h* در می‌آید. دو دیگر این که به لحاظ معنایی هم با ساختار اجتماعی هندواروپایی تطبیق دارد و ما شواهد بسیاری دال بر معنی مردمان در دیگر زبانهای منشعب از هندواروپایی در اختیار داریم و هم با تحول معنایی واژه در دو زبان بسیار نزدیک است که در هندی در تماس با ساکنان بومی هند تبدیل به جمعیت (بیگانه) گشته و در ایرانی به همان معنای جمعیت یا مردمانی که یک ایالت یا کشور را تشکیل می‌دهند، مانده است و ما آنرا در نام قوم ایرانی داهه به معنای مردان و مردمان مشاهده می‌کنیم.

یادداشتها

* این واج چون نوعی تلفظ *h* را دارد و معادل چینی *xi* و ژاپنی *hi* است؛ از این رو برخی در ترجمه‌ها آنرا به *X* و برخی به *h* برگردانده‌اند.

Skjærvø.2003.7

Jackson.1892.5

** بربر واژه‌ای یونانی است و منظور کسی است که به طور نامفهوم صحبت می‌کند. احتمالاً این واژه حاصل تقلید

صداست؛ یعنی بیگانه‌ای که در کاربرد زبان دیگران به صورت بربر سخن می‌گوید.

Janson.2002.176

کتابنامه

- آرتاتو، آنتونی؛ درآمدی بر زبانشناسی تاریخی؛ ترجمه یحیی مدرس، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.
- بویس، مری؛ تاریخ کیش زردشت؛ ترجمه صنعتی زاده، تهران، توس، ۱۳۷۴.
- بهار، مهرداد؛ واژه نامه بند هشن؛ تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایرانی، ۱۳۵۴.
- حصوری، علی؛ ضحاک؛ تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۸.
- دیاکونوف، میخائیل؛ تاریخ ایران باستان؛ ترجمه ارباب روحی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- گرشویچ، ایلیا؛ تاریخ ایران دوره هخامنشی؛ ترجمه ثابت فر، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۵.
- ویسهوفر، یوزف؛ تاریخ ایران باستان؛ ترجمه ثاقب فر، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۷۸.
- Bartholomae.Ch - Altiranisches wörterbuch. Verlag von karl j.trubner 1904 .Strassburg.
- Benveniste . E -Indo-european language and society .Faber and faber limited 3 Queen square.1973. London
- Boyce. M- A word-list of Manichean middle Persian and Parthian.Biblioteque pahlavi Tehran-liege.1977.Belgium
- Brugmann.k- Elements of the comparative Grammar of the indo- Germanic languages. Chowkhamba Sanskrit serious office. 1972 .Leipzig
- Buck.C- A dictionary of selected synonyms in principal indo-european languages .the university of shicago press . 1949 . London
- Crahe, H- Indogermanische wissenschaft. Verlag von walter de Gruyter. 194o. berlin.
- Darmesteter. J- Le zend avesta .Ministere de l,inscription publique et des beaux-arts 1960. paris.
- Darmesteter. J .The sacred book of east. Ministere de l,inscription publique et des beaux-arts 1898. America
- De harelz , C- La langue de Avesta. Maisonneuve et libraries-Editeurs 1882.paris
- DHabhar, B. Pahlavi yasna and visperad. Published by sapur f.desai. 1949, Bombay.
- Forssmann. B.Plath. R - Indoarish, iranisch und die indogermanistik .Richert verlag. 2000, Wiesbaden
- Geiger.W- Grundriss der iranischen philologie. Verlag von karl j.trubner. 1974. Strassburg
- Geiger. W - Handbuch der Avesta sprache.Verlag von Andreas Deichert. 1879. Erlangen
- Gershevitch.I-A Grammar of manichen soghdian .Basil Blackwell.1961.Oxford
- Haug. M - An old pahlavi- pazand Glossary.Biblio Verlag 1973. Osnabruck.
- Hinz.W&Koch.H - Elamische wörterbuch. Verlag von Andreas Deichert. 1987.Berlin

- Horn.p. Grundriss der neupersischen Etymologie. Verlag von karl j.trubner. 1893. strassburg.
- Hubschmann. H- Persischen studien. Verlag von Andreas Deichert 1895. Strassburg
- Jackson.W-An Avesta grammar .W.Kohlhammer 1892 . Stuttgart .
- Janson .T-Speak a short of languages. 2002.Oxford University press. United state. Junker, H
- Das frahang i pahlavik. 1955. Leipzig
- Justi, F- Handbuch der zendsprache.springer verlag 1969. Wiesbaden
- Kapadia,S.A- pahlavi vandidād Glossary. Chaukhambha orientalia.1904. Bombay
- Kellens. J- pirart. E. Les texts vieil Avestiques.Ludwig Reichert 1988.Wiesbaden
- Kent.R. Old persian Grammar.American oriental society 1961 .London
- Lauffeburger .O – Hittite grammar. 2006.Wien
- Lommel.H- Die yašt des Avesta.Hinrichsche Buchhandlung 1927. Leipzig
- Lubotsky . A – Proto-indo-european etymology dictionary .Dngnu Association 2007 .London
- Mayrhofer. M- kurzgefasstes etymologisches wörterbuch des Altindischen.Carl Winter universitatverlag.1956.Heidelberg
- Meillet. A- Introduction a l'Etude comparative des langues indo-europeennes.university of Alabama press
- .1966.Mssachusetts.
- Mizra.S.S. – The Avestan A Historical and comparative Grammar.Chaukhambha orientalia. 1979.Delhi
- M.Monier-williams - Sanskrit-English dictionary. 1899,Oxford
- Nikolayov.S – Indo-European Etymology . 2007.Oxford
- Nyberg.H- Manual of pahlavi. Layout satz dr. tetzner. Asatir. 2003.
- Person. P- Beiträge zur indogermanischen wörterbuch .Akademiska Bokhandeln.1912. Leipzig
- Pokorny. J -Vergleichende indogermainschen sprache .Verlag von karl j.trubner.1930 .Leipzig
- Reichelt. H. Awstisches Elementarbuch. 1967. Heidelberg.
- Sims-williams.N-The Christian soghdian manuscript .Akademie-verlag.1985.Berlin
- Skærvø.P- An introduction to old Iranian .skaervo @ fas . Harvard.edu. 2002. London.
- Skjærvø.P - An introduction to young Avesta. skaervo @ fas . Harvard.edu 2003 .Harvard.
- Stchoupak. N& Renou . L - Dictionnaire sanskrit – francai.1972. Paris
- Spiegel. F - Vergleichende Grammatik der Altiranisches Sprachen .Philo press. 1970. Amesterdam
- Spiegel.F.Avesta religious books of the parsen. manucherjee hormosjee Gama1864. Hertford.
- Spiegel.F- Grammatik Huzvarisch-sprache.verlag von Wiljelm Engelmann. 1856. Wien
- Spiegel.F- Die Altpersischen keilinschriften. Oriental press 1971. Amesterdom
- Tarapore wala, I- Divine songs of zarathushtra. 2003 . Bousbay.
- Wolf.F- Avesta die heiligen bücher der parsen. Verlag von karl j.trubner 1910 . Strassburg